

بررسی مفهوم «انسان کامل» از دیدگاه عزیز بن محمد نسفی*

کیومرث چراغی**

چکیده

اصطلاح «انسان کامل» یکی از اصطلاحات بسیار مهم و کلیدی عرفان اسلامی است که نخستین بار محی الدین ابن عربی، از عارفان برجسته مسلمان قرن هفتم هجری آن را به کار برده است. پس از ابن عربی، شاگردان و پیروان مکتب عرفانی او، و نیز شخصیت‌های دیگری همچون عبدالکریم گیلانی و عزیز بن محمد نسفی، به این مفهوم پرداختند و آن را به کمال خود پروردند. نسفی در آثار خود به طور مبسوط به آن پرداخته و انسان کامل را بر دو قسم دانسته است: انسان کامل و انسان کامل آزاد. از دیدگاه نسفی، انسان کامل آن است که او را چهار صفت اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف به کمال باشد. به تعبیری دیگر، انسان کامل فردی است که در شریعت، طریقت و حقیقت کامل باشد. انسان کامل آزاد که مرتبه‌ای بالاتر از انسان کامل دارد، آن است که به هشت صفت اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک، معارف، ترک، عزلت، قناعت و خمول آراسته باشد. این مقاله بر آن است که این مفهوم کلیدی عرفان اسلامی را از دیدگاه عزیز نسفی مورد بحث و بررسی قرار دهد، شخصیتی که تاکنون توجهی در خور به آثار و آراء او نشده است.

کلید واژه‌ها

عرفان اسلامی، انسان کامل، انسان کامل آزاد، عزیز بن محمد نسفی، جامعیت انسان، عالم صغیر، عالم کبیر.

* این مقاله بخشی از رساله دکتری نگارنده است که با عنوان «بررسی تطبیقی مفهوم انسان کامل از دیدگاه عزیز بن محمد نسفی و مکاتب عمده بودایی در هند» و به راهنمایی دکتر فتح‌الله مجتبابی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران تدوین و دفاع شده است.

** دانش‌آموخته دکتری ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

تعریف انسان کامل

«انسان کامل» یکی از اصطلاحات بسیار مهم و رایج در متون عرفانی متأخر است که نخستین بار محی‌الدین ابن عربی، از عارفان بزرگ قرن هفتم هجری آن را به کار برده است. این اصطلاح عرفانی از لحاظ انسان‌شناسی و جهان‌شناسی عرفانی، و نیز به اعتبار نظریه امامت و ولایت نزد شیعه امامیه و اسماعیلیه اهمیت خاصی دارد.^۱

به دست دادن تعریف جامعی از این اصطلاح عرفانی، با در نظر گرفتن ابعاد مختلف آن، و آراء و اندیشه‌های مختلفی که در طول تاریخ درباره آن مطرح شده است، امری دشوار می‌نماید، اما با توجه به مجموعه آراء و افکاری که در آثار اهل عرفان پیرامون این مفهوم آمده است، می‌توان گفت که انسان کامل انسانی است که به عالی‌ترین مقامات معنوی رسیده، جامع جمیع مراتب الهیه و کونیه گردیده، مجلای تمام نمای همه اسماء و صفات الهی، و بالآخره، خلیفه خداوند بر روی زمین شده است.^۲

علی بن محمد جرجانی در کتاب *تعریفات* خود در تعریف انسان کامل چنین آورده است:

«انسان کامل کسی است که جامع جمیع عوالم الهیه و کونیه است. او کتاب جامعی است مشتمل بر کتب الهیه و کونیه. از حیث روح و عقلش، کتابی است عقلی مسمی به ام‌الکتاب، و از حیث قلبش مسمی به کتاب لوح محفوظ، و از حیث نفسش مسمی به کتاب محو و اثبات. او صحف مکرمه، مرفوعه و مطهره‌ای است که جز پاکان رسته از حجب ظلمانی او را درک نتوانند کرد...»^۳

برخلاف تعریف جرجانی از انسان کامل، که تعریفی تخصصی و تا حدودی دشوار و دیر فهم است، عزیز بن محمد نسفی در آثار خود به آسانی و با زبانی بسیار شیوا این اصطلاح را تعریف کرده است. وی انسان کامل را کسی می‌داند که در شریعت، طریقت و حقیقت تمام باشد و با استناد به حدیث «الشریعه اقوالی و الطریقه افعالی و الحقیقه احوالی»، شریعت را گفت انبیاء، طریقت را فعل انبیاء و حقیقت را دید انبیاء می‌شمرد. او انسان کامل را به عبارتی دیگر نیز تعریف کرده، و می‌گوید: «انسان کامل آن است که او را

۱. مایل هروی، نجیب، «انسان کامل»، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر سیدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۳۷۳.

۲. همان.

۳. جرجانی، علی بن محمد، *تعریفات*، بیروت، ۲۰۰۳، ص ۳۰.

چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف»^۱.

القاب و اسامی انسان کامل

در متون عرفانی اسلامی اعم از نظم و نثر، به عبارات مختلف القاب و اسامی گوناگونی به انسان کامل داده‌اند و او را از وجهی و مناسبتی به اسمی مسمی نموده‌اند که به تعبیر نسفی «جمله راست است». عزیز برای انسان کامل اسامی بسیار قائل است و می‌گوید: «ای درویش، انسان کامل را شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، دانا، کامل و مکمل، امام، خلیفه، قطب، صاحب الزمان، جام جهان نما، آینه گیتی نما، تریاق بزرگ، و اکسیر اعظم گویند. و عیسی گویند که مرده زنده می‌کند، و خضر گویند که آب حیات خورده است، و سلیمان گویند که زبان مرغان می‌داند»^۲.

شیروانی در *ریاض السیاحه* و هدایت در *ریاض العارفین* القاب و اسامی دیگری نیز برای انسان کامل ذکر کرده‌اند که بدین قرار است: ۱- «جبرئیل» گویند چون از عالم حقایق و دقائق خبر می‌دهد. ۲- «میکائیلش» گویند چون از معارف و مکارم به طالبان روزی می‌دهد. ۳- «اسرافیلش» گویند چون سالکان را از معاد و بازگشت آگاه می‌سازد. ۴- «عزرائیلش» گویند که نفس اماره سالکان را می‌کشد. ۵- «ابر و سحاب» گویند که طالبان را از معارف سیراب می‌کند. ۶- «آدم» گویند که معلم طالبان راه هدایت است. ۷- «نوح» گویند که نجات دهنده سالکان از طوفان بلاست. ۸- «ابراهیم» گویند که از نار هستی گذشته و غرور خواهش را کشته و خلیل حق شده است. ۹- «موسی» گویند چون فرعون هستی را به نیل نیستی غرق کرده است. ۱۰- «الیاس» گویند که جالوت هستی را کشته و خلیفه خدا گشته است.^۳

علاوه بر القاب و اسامی یاد شده، در متون عرفانی انسان کامل به رمز، کنایه و استعاره به اسامی مشهور دیگری چون فاروق، کبریت احمر، سیمرغ، هما، غوث، قطب اعظم، قلم

۱. نسفی، عزیز، *انسان کامل*، به کوشش ماریزان موله، تهران، ۱۳۸۴، ص ۷۴؛ همو، *مقصد الاقصی*، به کوشش حامد ربانی، تهران، بی‌تا، ص ۲۱۷.

۲. نسفی، عزیز، *انسان کامل*، ص ۷۵.

۳. هدایت، رضا قلی خان، *ریاض العارفین*، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۲۳؛ شیروانی، زین‌العابدین بن اسکندر، *ریاض السیاحه*، به کوشش حامد ربانی، تهران، بی‌تا، ص ۱۴۶.

اعلی، روح اعظم، عقل اول، پیر می فروش، ساقی، مطرب، قلندر، ماه، آفتاب و غیره نیز نامیده شده است.^۱

انسان کامل آزاد

در کتب و رسایل عزیز نسفی علاوه بر اصطلاح «انسان کامل» به اصطلاح «انسان کامل آزاد» نیز برمی خوریم که در آثار دیگر عارفان مسلمان دیده نمی شود. نسفی انسان کامل را بر دو قسم می داند و یک قسم را «بالغ» و یک قسم را «خُرّ» می نامد. میان این دو در علم تفاوت نیست، در قطع پیوند تفاوت است. بالغ اهل دعوت و هدایت و دستگیری از خلاق است، اما خُرّ دعوت خلق نکند و فعل او جز نظاره کردن، و صفت او جز رضا و تسلیم نیست.^۲ چنانکه پیشتر اشاره شد، از دیدگاه نسفی، انسان کامل آن است که او را چهار صفت اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف به کمال باشد، و انسان کامل آزاد، که مرتبه اش بالاتر از انسان کامل است، آن است که به هشت صفت اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک، معارف، ترک، عزلت، قناعت و خمول آراسته باشد. چنین انسانی کامل و آزاد، و به عبارتی دیگر بالغ و خُرّ است. هرکس چهار صفت اول بدون چهار صفت دوم را داشته باشد، کامل است، ولی آزاد نیست، و هر کس چهار صفت دوم را بدون چهار صفت اول داشته باشد، آزاد است، ولی کامل نیست و آن کس که هر هشت صفت را در خود جمع کرده باشد، کامل و آزاد است.^۳

نسفی کاملان آزاد را به دو طایفه تقسیم می کند: طایفه اول کسانی هستند که بعد از ترک، عزلت و قناعت و خمول اختیار کرده اند. اینان معتقدند چنانکه گرمی با عسل و سردی با کافور همراه است، با دنیا و صحبت اهل دنیا نیز تفرقه و پراکندگی همراه است. پس همه چیز را ترک کرده، دوستی دنیا و امور دنیوی از دل بریده اند و اگر به اتفاق چیزی از دنیا و امور دنیوی به آنها روی آورد یا صحبت اهل دنیا برایشان پیش آید، قبول نمی کنند

۱. پازوکی، شهرام، «انسان کامل»، دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صور حاج سید جوادی و کامران فانی،

تهران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۵۰؛ مایل هروی، نجیب، ص ۳۸۰.

۲. نسفی، عزیز، بیان التنزیل، به کوشش علی اصغر میرباقری، تهران، ۱۳۷۹، صص ۲۱۶-۲۱۷.

۳. همو، مقصد الاقصی، ص ۲۱۹؛ همو، انسان کامل، صص ۷۸-۷۷.

و از آن می‌گریزند، چنانکه دیگران از شیر، پلنگ، مار و کژدم می‌ترسند و می‌گریزند. طایفه دوم آنانی هستند که پس از ترک، رضا و تسلیم اختیار کرده‌اند. این طایفه بر آنند که آدمی نمی‌داند صلاح و مصلحت وی در چیست. گاه ممکن است که برای آدمی چیزی پیش آید و او را از آمدن آن چیز خوش آید، در حالیکه زیان وی در آن باشد و گاهی چیزی برای آدمی پیش می‌آید که برایش ناخوشایند است، در حالیکه ممکن است سود وی در آن باشد. این طایفه چون بر این سر واقف شدند، تدبیر، تصرف، اراده و اختیار خود از میان برداشتند و راضی و تسلیم شدند. آمدن و رفتن جاه، و ردّ و قبول خلق در نزد این طایفه یکسان است و به مقام رضا و تسلیم رسیده‌اند.^۱ نسفی مقصود هر دو طایفه را آزادی و فراغت می‌داند و تصریح می‌کند که او هر دو طریق را تجربه کرده و نتوانسته است به یقین یکی را بر دیگری ترجیح دهد، زیرا در هر دو طریق هم فواید بسیار دیده است و هم آفات بسیار. او در مقدمه کتاب *انسان کامل*، خود را در زمره کاملان آزاد معرفی کرده است.^۲

نسفی انسان کامل آزاد را «پادشاه روی زمین» می‌داند و برای وی چند علامت قایل است. او در این باره می‌گوید: «دانای آزاد سر موجودات است، موجودات به یکباره تحت نظر وی‌اند. هر یک را به جای خود می‌بیند، و هر یک را در مرتبه خود می‌شناسد، و با هیچ کس و هیچ چیز جنگ ندارد، با همه به صلح است و از همه آزاد و فارغ است و جمله را معذور می‌دارد. از مخالفت می‌گریزد و با موافقت می‌آمیزد».^۳ وی معتقد است که هر کس را که این علامت‌ها نباشد، عالم را چنان که هست نشناخته، خود را ندانسته، بویی از خدا نیافته، هیچ نور نداشته و در ظلمات است.^۴

حریت و آزادگی که لازمه کمال و بلوغ است، از دیدگاه مشایخ طریقت مقامی عزیز است که نزد صاحب آن مقام زر و خاک برابر است و با مدح و ذم خلق فربه و لاغر نگردد و تسلیم و رضا بر احوال او غالب، و از بندگی همه آفریده‌ها بیرون است.^۵

۱. نسفی، عزیز، *انسان کامل*، همانجا.

۲. نسفی، عزیز، *انسان کامل*، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۲۸۴.

۴. همان.

۵. نک: ترجمه رساله قشیریه، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ص ۳۴۲.

ویژگی‌های انسان کامل

عارفان مسلمان و از جمله عزیز نسفی برای انسان کامل ویژگی‌های بسیاری را بر می‌شمارند که می‌توان آن را در چند مورد کلی زیر خلاصه کرد:

۱. حضور دائم انسان کامل در عالم

یکی از ویژگی‌های انسان کامل آن است که او تا قیامت در جهان حضور دارد. براساس آموزه‌های عارفان مسلمان، انسان کامل همیشه در عالم هست و به تعبیر عزیز نسفی «زیادت از یکی هم نباشد». از دیدگاه نسفی تمامی موجودات همچون یک شخص‌اند و انسان کامل به مثابه دل آن شخص است و از آنجا که موجودات نمی‌توانند بی دل باشند، پس لازم می‌آید که انسان کامل همیشه در عالم حضور داشته باشد، و نیز بدان جهت که موجودات بیش از یک دل ندارند، انسان کامل هم در عالم یکی است؛ هر چند که در عالم دانیان بسیارند، اما آنکه دل عالم است، یکی بیش نیست و دیگران در مراتب باشند. چون آن یگانه عالم از دنیا رخت بر بندد، دیگری به مرتبه وی رسد و به جای وی نشیند تا عالم بی دل نماند.^۱

از دیدگاه مولانا جلال‌الدین نیز صحنه هستی هیچ گاه از وجود انسان کامل و ولی الهی خالی نبوده و نیست و او تا ظهور قیامت در عالم وجود دارد و هدایت و ارشاد خلائق را عهده دار است:

پس به هر دوری ولی ای قائم است تا قیامت آزمایش دایم است
مهدی و هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو^۲

در تبیین سبب حضور دائمی انسان کامل در جهان و ضرورت این امر باید گفت از آنجا که انسان کامل علت غایی آفرینش، سبب استمرار جهان، واسطه فیض و نزول رحمت خداوند بر خلائق است، عالم قایم به انسان کامل، یعنی قطب عالم وجود است. حق تعالی نخست در آئینه دل او تجلی می‌کند و سپس انوار این تجلی از قلب او به عالم منعکس

۱. نسفی، عزیز، انسان کامل، ص ۷۵.

۲. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی، به کوشش ر. ا. نیکولسون، تهران، ۱۳۶۳، دفتر دوم، ابیات ۸۱۸ و ۸۱۵.

می‌گردد و به واسطه او فیض، مدد و رحمت حق به عالمیان می‌رسد. هیچ نعمتی از نعمات الهی بر عالمیان نازل نمی‌شود، مگر آنکه ابتدا بر او وارد شود. فیض و امداد الهی که سبب بقای عالم هستی است، به واسطه انسان کامل به عالم می‌رسد و اگر چنین انسانی نباشد، هیچ چیزی از اشیای عالم توان قبول و پذیرش مدد الهی را ندارد، زیرا مناسبت و ارتباطی میان او و حق وجود ندارد. انسان کامل مهمترین حلقه ارتباط میان حق و خلق، و همچون مردمک دیده حق است که خداوند با آن در خلایق می‌نگرد و بر آنان رحمت می‌آورد. او حافظ و سبب استمرار وجود، و به تعبیری عمد و ستون آسمان‌ها و زمین، و مقصود عینی و واقعی عالم است. با رحلت انسان کامل و رخت بر بستن او از این جهان، عالم نیز زوال می‌پذیرد و نظام آسمان‌ها و زمین از هم می‌پاشد، صور کونیه انحلال می‌یابند و کمالات به آخرت منتقل می‌شود، چرا که علت موجد و مبقیه و غایی جهان هستی اوست و با انتقال او به آخرت، دیگر دلیلی برای بقای عالم باقی نمی‌ماند^۱. انسان کامل نگه‌دارنده جهان و شرط بقاء طبیعت است^۲ و عالم بدون او همچون جسدی بی روح است^۳

این آموزه عرفانی در باب نقش تکوینی امام و حجت، در اخبار و روایات دینی مروی از پیشوایان دینی شیعه نیز مورد اشاره قرار گرفته است. محمد بن یعقوب کلینی در *اصول کافی*، کتاب الحجّه، پاره‌ای از این روایات را آورده است. فیض کاشانی نیز در کتاب *کلمات مکنونه* پس از ذکر روایاتی از ائمه اطهار (ع) در باب «خرابی دنیا در صورت عدم حضور انسان کامل در آن» می‌گوید:

«مادام که انسان کامل در دار دنیا بود، عالم محفوظ و خزاین الهی مضبوط باشد و چون او از این نشأت دنیوی به نشأت آخرت منتقل شود، و در افراد انسانی کسی نباشد که متصف به کمالات الهیه باشد تا قایم مقام او شود و

۱. جامی، عبدالرحمان، *تقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، به کوشش ویلیام چیتیک، تهران، ۱۳۹۸ ق، ص ۹۷؛ فیض کاشانی، محمد محسن، *کلمات مکنونه من علوم اهل الحکمه و المعرفه*، تهران، ۱۳۶۰، صص ۱۳۰ - ۱۳۲.

۲. اقبال لاهوری، محمد، *سیر فلسفه در ایران*، ترجمه ا.ح. آریان پور، تهران، موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۰، ص ۱۳۲.

۳. جامی، عبدالرحمن، ص ۸۹.

حق تعالی او را خزینه دار خزاین خود سازد، دور دنیا به پایان می‌رسد و قیامت برپا می‌گردد و عمارت و کمالات دنیا به آخرت منتقل می‌شود و انسان کامل در آخرت هم واسطه ظهور تجلیات الهیه است، همانگونه که در دنیا بود. ولی رحمت الهی در دار آخرت با رحمت الهی در دار دنیا قابل قیاس نیست. این معنی در پاره ای از اخبار و روایات آمده است: "ان الرَّحْمَةَ مائة جزءٍ جزءٌ منها لأهل الدنيا و تسعة و تسعون لأهل الآخرة". «(رحمت الهی صد جزء دارد، جزیی از آن به اهل دنیا و نود و نه جزء دیگر برای اهل آخرت است)»^۱.

۲. جامعیت انسان کامل

در متون عرفانی منظوم و منثور، از انسان کامل با تعبیری همچون کون جامع، مختصر شریف، عالم صغیر، کلمه جامع، نسخه کامله، ام الكتاب، لوح محفوظ، قلم اعلی، عقل اول، کامل تمام، برزخ جامع، مجمع بحرین حدوث و قدم، جامع جمیع مراتب الهیه و کونیه، مجموعه حقایق وجود، جامع اسماء و صفات الهی، مرآت حضرتین، جامع نشأتین، مصر جامع، حاجز بین العالمین، جامع بین اجمال و تفصیل، جامع بین قوه و فعل، مجتمع تمام مراتب وجود، جام جهان نمای، معجون اکبر، اکسیر اعظم، کبریت احمر، زبده و خلاصه موجودات، میوه درخت آفرینش، اول و آخر و ظاهر و باطن و... نام می‌برند. همانگونه که از تعبیر فوق بر می‌آید، انسان کامل حقیقتی است آراسته به صفت جامعیت و کلیت. او کلی است که سایر کائنات اجزای او محسوب می‌شوند و هیچ آفریده‌ای را جامعیت این نماینده خدا نیست. نظر به همین جامعیت انسان کامل است که عزیز نسفی علم اولین و آخرین را در او مکنون می‌داند و می‌گوید:

«ای درویش، هر چیز که طلب کنی باید که در خود طلب کنی و از بیرون خود طلب نکنی. اگر ذات خدای و صفات خدای را می‌طلبی در خود طلب کن، و اگر عقل اول و روح اول می‌طلبی در خود طلب کن، و اگر

۱. فیض کاشانی، محمد محسن، صص ۱۳۱-۱۳۲؛ جامی، عبدالرحمان، صص ۹۸-۹۹.

ابلیس و شیطان می‌طلبی در خود طلب کن، و اگر قیامت و حساب و صراط می‌طلبی در خود طلب کن و اگر آب حیات می‌طلبی در خود طلب کن^۱».

نسفی انسان را مجموعه‌ی عوالم محسوس و معقول می‌داند و می‌گوید: «وجود یکی بیش نیست و آن وجود خدای است. اما این وجود واحد مراتب و صور بسیار دارد. این وجود به هر صورت و هر صفت که امکان دارد که آن صورت و آن صفت باشد، مصور و موصوف است و به یک صورت که جمله‌ی صورت‌ها و صفت‌ها در آن یک صورت مندرج است هم موصوف و مصور است و آن انسان کامل است^۲».

جامعیتی که عرفا به انسان کامل نسبت می‌دهند، از چند منظر و ساحت قابل بررسی است که در ادامه به آنها می‌پردازیم:

الف) از حیث اسماء و صفات

بر طبق آراء و نظریات اهل معرفت، به ویژه ابن عربی و پیروان او، حضرت حق تعالی و تقدس به ذات خود از عالم و عالمیان مستغنی است، اما اسماء نامتناهی الهی مقتضی آن است که هر یک را مظهري باشد و در عالم خلق، عینی داشته باشد تا اثر آن اسم در آن مظهر به ظهور رسد و مسمی که ذات حق تعالی است، در آن مظهر بر نظر موحد جلوه کند. مثلاً رحمان، رازق و قهار هر یک اسمی از اسماء حق تعالی هستند و ظهور آن به راحم و مرحوم، رازق و مرزوق و قاهر و مقهور تواند بود. از آن جهت که تا در خارج راحمی و مرحومی نباشد، رحمانیت ظاهر نمی‌گردد و همچنین رازقیت و قاهریت و جمیع اسماء این چنین است. پس هر یک از پدیده‌ها و جلوه‌های موجود در جهان بر اثر اقتضای اسمی از اسماء خداوند ایجاد شده‌اند و مظهر اسمی از اسماء حق‌اند. اما اسم اعظم «الله» که جامع سایر اسماء الهی است، نیز اقتضای مظهري جامع دارد و آن مظهر جامع، انسان کامل است

۱. نسفی، عزیز، مقصد الاقصی، ص ۲۸۲؛ همو، زبده الحقایق، به کوشش حق وردی ناصری، تهران، ۱۳۸۱، صص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۲. نسفی، عزیز، بیان التنزیل، ص ۲۰۵.

که مخزن انوار الهی و مکمن فیوض نامتناهی است، بلکه مخزن کل وجود و مفتاح جمیع جود است.^۱ ابن عربی این مظهر جامع را مهمترین و والاترین مظهر آفرینش می‌داند و او را به «بسمله» تشبیه می‌کند، زیرا همچنان که «بسمله» از روی صورت و معنی جامع همه چیزهایی است که در کتاب آسمانی آمده، انسان کامل هم جامع جمیع اسماء الهی یا جامع همه چیزهایی است که در عالم وجود و امکان موجود است.^۲ او خلقتی تام و تمام دارد و خداوند او را با دو دست خود [= خلق به یدین] آفریده است، که امری منحصر به فرد است و همه اسماء را به او تعلیم داده است. این اسماء برای او به منزله قوای روحانی و جسمانی است که می‌تواند با آنها در عالم دخل و تصرف کند.^۳ هر چند که انسان کامل مخزن اسرار الهی و اکمل مجالی حق و محل جمیع نقوش اسماء الهی، و به خاصیت اسم اعظم «الله» متحقق است و هر چند که به همین سبب به سختی از خدا تمیز داده می‌شود، با این همه او خداگونه است نه خدا؛ بدان جهت که او یک حرف از حروف اسم اعظم را نمی‌داند و به یک صفت از صفات حق [= قدم] نرسیده است.^۴

ب) از حیث مراتب عالم

براساس اصل عرفانی وحدت وجود، وجود یکی بیش نیست و آن وجود خدای تعالی است و به غیر وجود خدا چیز دیگری موجود نیست: (لیس فی الدار غیره دیار)، اما این یک وجود، افراد و مراتب و صور بسیار دارد و کائنات هر کدام مرتبه‌ای از این مراتب و صورتی از صور بی‌شمار آن وجود واحد حقیقی هستند.^۵ وجود مطلق حق تعالی در مراتب و مجالی نامتناهی متجلی است ولیکن کلیات این مراتب، در شش مرتبه منحصر است که دو مرتبه آن منسوب به حق است و سه مرتبه منسوب به خلق و مرتبه ششم جامع مراتب

۱. فیض کاشانی، محمد حسن، ص ۱۱۶.

۲. مایل هروی، نجیب، ص ۳۷۵.

۳. جامی، عبدالرحمان، ص ۸۹.

۴. ابرقوهی، ابراهیم، مجمع البحرین، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، بی‌تا، ص ۳۳۵.

۵. نسفی، عزیز، کشف الحقایق، به کوشش احمد مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۴۴، صص ۹۸-۹۹.

حقّی و خلقی است.^۱ این مراتب شش گانه ظهور حق عبارتند از: ۱- مرتبه غیب اول ۲- مرتبه غیب ثانی ۳- مرتبه ارواح ۴- مرتبه عالم مثال ۵- مرتبه عالم اجسام ۶- مرتبه انسان کامل که جامع جمیع مراتب ظهور الهی است.^۲

مؤیدالدین جنّدی، از شارحان فصوص، در کتاب *نفخه الروح و تحفه الفتوح* خود ضمن حصر تمامی هستی به سه عالم (عالم اجسام، عالم نفوس کلیه و جزئی، عالم عقول و ارواح)، انسان کامل را احدیت جمع هر سه عالم و نیز احدیت جمع صورت الهی از حیث ذات، صفات، افعال و اخلاق بر وجه اکمل اجمع اشمَل می‌داند.^۳ عزیز بن محمد نسفی نیز ضمن تقسیم مراتب هستی به عالم جبروت، عالم ملکوت و عالم ملک، انسان را مجموعه آن سه عالم می‌داند و نخستین موجود هر یک از مراتب هستی را آدم می‌شمرد و از آدم جبروتی، آدم ملکوتی و آدم ملکی سخن می‌گوید و آدم خاکی را مترادف با انسان کامل می‌داند.^۴ انسان کامل اول است به قصد، و آخر است به ایجاد، و این آخر بودن در ایجاد دلالت بر جامعیت او دارد، زیرا حقیقتی که جامع کمالات و حقایق است، به طور منطقی و عقلانی می‌بایست متأخر از کلیه حقایق و بعد از وجود تمامی آنها در خارج محقق گردد، تا بتواند متصف به همه خصوصیات آن معانی گردد. پس انسان کامل، اکمل موجودات و جامع جمیع مراتب الهیه و کونیه، از عقول و نفوس کلیه و جزئی و مراتب طبیعت گرفته تا آخرین تنزلات وجود است.^۵ او حائز مرتبه احدیت جمع جمیع حقایق در عالم علم و عین است. به عین ثابت خویش، تمامی اعیان، و به وجود خارجی‌اش تمامی عالم کبیر را در خود جمع کرده است و به سبب همین جامعیت است که او را عالم صغیر و جهان کبیر گفته‌اند؛ چرا که او مجموعه مجموع جهان است و هر آنچه در جهان بزرگ وجود دارد، اثری از آن در او دیده می‌شود. او جامع حقایق عالم از ملک، ملکوت، جبروت، روح، جسم، جماد، نبات و حیوان، و حامل کل قوای موجودات عالم است، و جمیع مراتب وجودی در وجودش تحقق یافته است. او با دو دست

۱. جامی، عبدالرحمن، صص ۲۹-۳۲.

۲. همان، صص ۳۰-۳۱.

۳. جنّدی، مؤیدالدین، *نفخه الروح و تحفه الفتوح*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۸۳.

۴. نسفی، عزیز، *انسان کامل*، صص ۱۹۸-۱۹۹.

۵. جامی عبدالرحمان، صص ۱۰۰-۱۰۱.

خدا و بر صورت حق آفریده شده، و نسخه جامع عالم، جام جهان نما، خلاصه عالم ممکنات، صورتی از آسمانها و زمین، و حائز مقام جمعیت کل است.^۱

ج) جامعیت انسان کامل در مراتب نبوت، رسالت و ولایت

انسان کامل از آن جهت که واسطه بین حق و خلق است، جامع جمیع مراتب نبوت، رسالت و ولایت، و مظهر حقیقت محمدی است. همه انبیاء و اولیاء الهی که مصادیق انسان کامل اند، در واقع مظهر و جلوه‌ای از تجلیات حقیقت محمدیه‌اند که طی اعصار و قرون، و به حسب شرایط و مقتضیات در صور مختلف از آدم تا خاتم پا به عرصه وجود نهاده‌اند و به تعبیر مولانا «نام احمد نام جمله انبیاست».^۲

عبدالکریم گیلانی معتقد است که انسان کامل قطبی است که فلک‌های وجود از ابتدا تا انتها بر گرد او می‌چرخند و او از ابتدای وجود تا ابدالابدین واحد است؛ اما این حقیقت واحد در طی اعصار و قرون در لباسهای مختلف در آمده و به هر لباسی که در آمده، به نامی خوانده شده که با لباس دیگر، آن نام را ندارد.

نام اصلی او محمد، کنیه‌اش ابوالقاسم، وصف او عبدالله و لقبش شمس‌الدین است و سپس به اعتبار لباس‌های دیگر نام‌های دیگر پیدا می‌کند. پس انسانی که خلیفه خدا بر روی زمین و کامل دوران خویش است، مظهر حقیقت محمدی است، زیرا همان یک حقیقت است که در هر زمان به صورت کامل آن دوران بروز نموده است. از این رو، این حقیقت جامع و کامل در این عالم به صورت رسول یا نبی و یا ولی ظهور می‌کند و همه انبیاء، اعم از مرسلین و غیر مرسلین و اولیای سلف از آدم صفا تا خاتم الانبیاء، انسان‌های کامل عهد خویش بوده‌اند. ولی با ختم نبوت که جنبه خلقی انسان کامل است، در وجود حضرت ختمی مرتبت و منسوخ شدن سایر شرایع، امر ولایت کلیه که جنبه حقیقی انسان کامل است،

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الکامل فی معرفه الاواخر و الاوائل*، به کوشش محمد خلیل اللبون، بیروت،

۲۰۰۰ م، صص ۲۰۳-۲۰۹؛ و نک: ابن ترکه، صائن الدین، *تمهید القواعد*، به کوشش سیدجلال‌الدین

آشتیانی، قم، ۱۳۸۱، صص ۳۵۶-۳۷۰.

۲. مولوی، جلال‌الدین محمد، *مثنوی*، دفتر اول، بیت ۱۱۰۶.

پایان نیافته و به صورت ائمه اطهار (ع) یا اوصیای آنان، که صاحب مقام ولایت‌اند، ظاهر می‌گردد و این ظهور تا قیام قایم دوام دارد و انسان کامل آخرالزمان اوست.^۱ عزیز نسفی در آثار خویش فصل‌هایی را به معرفت نبی و رسول و ولی اختصاص می‌دهد و در این باره به تفصیل سخن می‌گوید.^۲ دیدگاه او در این موضوع به آراء ابن عربی و سعد الدین حموی نزدیک است، هر چند که نظریاتش در این باره به صراحت و روشنی نظریات ابن عربی نیست. نبوت، رسالت و ولایت از مسایل مهم کلام، فلسفه و عرفان است و این مسایل به ویژه در عرفان ابن عربی و پیروان او محوریت و برجستگی خاصی دارد. با آن که متکلمان، عارفان و فلاسفه در این مباحث بسیار سخن گفته‌اند، اما به نتیجه واحدی نرسیده‌اند و در پاره‌ای مسایل با هم اختلاف دارند. برای نمونه، برخی رسول و نبی را یکی می‌دانند و پاره‌ای دیگر بین آنها فرق می‌گذارند. عده‌ای نبوت را افضل و مقدم بر ولایت می‌شمرند و بعضی نیز ولایت را مقدم بر نبوت می‌دانند. عده‌ای نهایت مقامات اولیاء را بدایت مقامات انبیاء به شمار می‌آورند و گروهی نیز نهایت مقامات انبیاء را بدایت مقامات اولیاء می‌دانند. نسفی در کتاب *انسان کامل*، رساله ۲۲، اشاره می‌کند که در زمان او بحث در مسأله نبوت و ولایت و تقدم یکی بر دیگری از مباحث بسیار مطرح در ماوراء النهر و خراسان بود و در کوی و برزن از آن سخن می‌رفت.^۳ آراء شخص نسفی در این باره مبهم و مضطرب است و به یقین نمی‌توان گفت که او مقام نبوت را برتر می‌داند یا مقام ولایت را. او مقام انسان کامل را جامع مقام نبی و ولی می‌داند و در این باره می‌گوید:

«بدان که نبی آن است که به خواص اشیاء رسیده باشد و بر خواص اشیاء تمام اطلاع یافته است. ولی آن است که به حقایق اشیاء رسیده باشد و بر حقایق اشیاء اطلاع تمام یافته است. اما آنکه به خواص اشیاء و بر حقایق اشیاء رسیده است، انسان کامل است. او جام جهان‌نمای، معجون اکبر، دل عالم و خلیفه خدای بر روی زمین است. ... بدان که نبی را متابعت ولی باید کرد در حقایق اشیاء و ولی را متابعت نبی باید

۱. جیلی، عبدالکریم، ص ۲۰۶.

۲. نک: نسفی، عزیز، *بیان التنزیل*، صص ۲۰۷ - ۲۱۷؛ همو، *انسان کامل*، صص ۳۱۵ - ۳۲۱.

۳. نسفی، عزیز، *انسان کامل*، ص ۳۱۶.

کرد در خواص اشیاء و نبی و ولی را متابعت انسان کامل باید کرد از جهت آنکه انسان کامل خلیفه خدای است و نبی و ولی خلیفه خلیفه خدایند.^۱

رابطه نبی و ولی در آثار نسفی با دقت خاصی مطرح می شود. از دیدگاه او نبی دو روی دارد: یک روی به سوی خدا و یک روی به سوی بندگان خدا. آن روی که به سوی خداست و از خدای قبول فیض می کند و به بندگان خدا می رساند، «ولایت» نام دارد، که ولایت نزدیکی به حق است، و آن روی که به سوی بندگان خداست و سخن و احکام خدای را به آنان می رساند، «نبوت» نام دارد، که نبوت آگاه کردن است. پس ولایت باطن نبوت، و نبوت ظاهر ولایت است.^۲ نسفی ولی را به نزدیک، و نبی را به آگاه کننده معنی می کند و می گوید که نبی واضع، و ولی کاشف است؛ یعنی انبیاء به وضع فرایض و معاملات و حدود می پردازند، نه به کشف حقایق، در حالیکه اولیاء کاشفان حکمت نبی و مفسران کتاب و کلام نبی اند. نبی به الهام و وحی خداوند، ولی به الهام خداوند، و رسول به الهام، وحی و کتاب مخصوص است.^۳ او مقربان حضرت خدا را دو طایفه می داند: ۱- اولیاء که به حضرت خدای رسیده، و مقرب و ملازم درگاه او شده و در مشاهده و معاینه اند. ۲- انبیاء که به حضرت خدای رسیده، ملازم و مقرب درگاه حق شده و خداوند آنها را به سوی خلق فرستاده تا سخن خدای به خلق رسانند و آنان را هدایت کنند.^۴

حاصل آنکه نبی دو جنبه دارد: یک جنبه رو به سوی خدا دارد که از آن به «ولایت» تعبیر می شود، و جنبه دیگر، که رو به سوی خلق دارد و از آن به «نبوت» تعبیر می شود. اما انسان کامل که انبیاء و اولیاء از مصادیق و افراد آن هستند، به خاطر وجود دو بعدی اش، که با یک بعد مواجه حضرت خداوندی است و با دیگری مواجه حضرت کیانی، جامع مراتب نبوت و ولایت است.^۵

۱. نسفی، عزیز، بیان التنزیل، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۲. همان، صص ۲۰۷-۲۰۸.

۳. نسفی، عزیز، انسان کامل، ص ۳۱۶.

۴. همان، ص ۳۱۷.

۵. نسفی، عزیز، مقصد الاقصی، صص ۲۴۴-۲۴۵.

د) از حیث علم و قدرت

می‌توان گفت که این ویژگی انسان کامل (جامعیت از حیث علم و قدرت)، نتیجه و معلول سه ویژگی جامع پیشین (جامعیت در اسماء و صفات حق، جامعیت در مراتب عالم، جامعیت در مراتب نبوت، رسالت و ولایت) است. از آنجا که انسان کامل مظهر اسم جامع الله است و اسم الله جامع دیگر اسماء از قبیل عالم، علیم، قادر و قاهر است، و او به صورت الهی آفریده شده است و کتابی است که خداوند آن را با دست خود نوشته، پس چنین موجودی مجمع تمام علوم و معارف، و مختصر علوم است که در لوح محفوظ نگاشته شده است.^۱ پس علم انسان کامل، علم خدای، و کلام او کلام خدای است.^۲ او به خاطر سیر در عوالم ملک و ملکوت و جبروت، چیزهایی را می‌داند و می‌بیند که دیگران هیچ‌گاه قادر به درک و مشاهده آن امور نیستند. ملک و ملکوت و جبروت هر یک بحری به غایت با عظمت و پر حکمت‌اند؛ در هر بحری چندین هزار جواهر و در هر جوهری چندین حکمت است و از خلائق تنها انسان کامل است که همیشه در آن سه بحر غواصی می‌کند و به سبب این غواصی، اشیاء و حکمت آنها را کماهی می‌داند و می‌شناسد.^۳ او زبده و خلاصه موجودات، جامع علوم و مجمع انوار و معارف است. لوح محفوظ و کتاب خدای است که همه چیز در آن نوشته شده است و دیگران را از آن اطلاعی نیست.^۴

پس شناخت و معرفت انسان کامل، شناختی اکمل است و به سبب این شناخت و معرفت اکمل است که حق را به درستی و تمامی تسبیح می‌گوید و عبادت می‌کند. چرا که معرفت، مقدمه محبت و عشق به حق است.^۵ هیچ کس مانند انسان کامل به حق تعالی معرفت ندارد و حیطة علم و معرفت او تنها در حق خلاصه نمی‌شود بلکه او بر دنیا و امور

۱. همدانی، ملا عبدالصمد، بحر المعارف، به کوشش حسین استاد ولی، تهران، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۴۶۲.

۲. نسفی، عزیز، بیان التنزیل، ص ۲۳۱.

۳. همو، انسان کامل، ص ۲۱۰.

۴. همان، ص ۲۲۲، ۲۲۸.

۵. آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، به کوشش هانری کربن و عثمان یحیی، بیروت، ۲۰۰۵، م، ص ۵۱۶؛ خوارزمی، حسین بن حسن، شرح فصوص الحکم، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۷۵.

دنیوی، آخرت و امور اخروی و نیز بر خود معرفت دارد، زیرا که «من عرف نفسه فقد عرف ربه». شیخ عزیز نسفی در مقدمه کتاب *انسان کامل* می‌گوید:

«تمامت عالم همچون حقه‌ای است پر از افراد موجودات، و از این موجودات هیچ چیز و هیچ کس را از خود و از این حقه خبر نیست، الا انسان کامل که از خود و از این حقه خبر دارد و در ملک و ملکوت و جبروت هیچ چیز بر وی پوشیده نمانده است. اشیاء را کماهی و حکمت اشیاء را کماهی می‌داند و می‌بیند. موجودات جمله به یک بار در تحت نظر انسان کامل اند^۱».

وی در جایی دیگر آورده است:

«علم انسان کامل، علم خدای باشد و کلام انسان کامل، کلام خدای باشد و عبارت و کتابت انسان کامل، کتاب خدای باشد و از اینجا گفته‌اند که هر که انسان کامل را دید، خدای را دیده است، چرا که انسان کامل تجلی خداوند است^۲».

این حدیث از رسول خدا(ص) که: «من رآنی فقد رأى الحق» ناظر بر همین معناست. اگرچه نسفی علم انسان کامل را علم خدای می‌داند و بر آن است که در ملک، ملکوت و جبروت چیزی بر وی پوشیده نیست و تمام اشیاء را کماهی می‌داند و می‌شناسد، اما در فصل پایانی *اصل ششم بیان التنزیل نظری مغایر با این دیدگاه را مطرح می‌کند:*

«بدان که انسان کامل اگرچه کامل باشد، بسیار چیزها نداند و امکان ندارد که بدانند. مثلاً انسان کامل نداند که ساعت دیگر چون باشد، صحت باشد یا مرض، حیات باشد یا ممات، و دیگر نداند که ریگ بیابان، برگ درختان و قطرات باران چند است و دیگر نداند که بچه در شکم مادر نر است یا ماده، غله یا میوه امسال زیاد خواهد بود یا کم،

۱. نسفی، عزیز، *انسان کامل*، ص ۷۵.

۲. همو، *بیان التنزیل*، ص ۲۳۱.

گران خواهد بود یا ارزان. و اگر کسی هم در این باره اظهار نظر کند، به طریق ظن و تخمین است نه به طریق تحقیق^۱».

اهل معرفت بر آنند که انسان کامل روح عالم و عالم جسد اوست. همانطور که روح به وسیله قوای روحانی و جسمانی به تدبیر بدن و تصرف در آن می‌پردازد، همین طور انسان کامل به وسیله اسماء الهی که خداوند آنها را به وی آموخته و در وی به ودیعت نهاده است و به مثابه قوای روحانی و جسمانی اویند، در عالم دخل و تصرف می‌کند و به تدبیر آن می‌پردازد و همانطور که روح و نفس ناطقه سبب حیات و فضیلت و معنویت بدن است و چون آن را رها سازد، بدن فاسد و تباه و از هر نوع کمالی تهی می‌گردد، همین طور انسان کامل سبب وجود و مایه استمرار و کمال عالم است^۲.

معجزات انبیاء و کرامات اولیاء حق که از مصادیق انسان کامل هستند و «خلق به همّت» که ابن عربی در آثارش از آن سخن می‌گوید، نمونه‌هایی از قدرت انسان کامل بر دخل و تصرف در کائنات است. همّت در لغت به معنای قصد و توجه به جمیع قوی است و در نزد اهل عرفان نیرویی رازآمیز است که بدان می‌توان در عالم تصرف کرد^۳. «العارف یخلق بهمته ما یشاء» ناظر بر کار کرد خلاقانه همّت است. ابن عربی در *فصوص الحکم*، احضار تخت بلقیس ملکه سبا در مجلس سلیمان توسط آصف بن برخیا، حامله شدن همسر زکریا در سنین کهولت و پیری، و ماجرای موسی کلیم در روانه شدن در طلب آتش و یافتن رسالت الهی را از مصادیق خلق به همّت می‌داند و معتقد است که جمعیت همّت می‌تواند منشأ تصرف در اشیاء گردد و این نیرو هم می‌تواند در امور مرضی بکار رود و هم در امور غیر مرضی. آنانی که از طریق هدایت خارج شده‌اند از این نیرو در طریق نامطلوب بهره می‌برند^۴.

اما عزیز نسفی در این باره دیدگاه متفاوتی دارد و انسان کامل را از جهت علم و اخلاق کامل، و از جهت قدرت ناقص می‌داند و می‌گوید: «انسان کامل با همه بزرگی و

۱. همو، *زبدۃ الحقایق*، ص ۶۸؛ همو، *بیان التنزیل*، ص ۲۲۸.

۲. جامی، عبدالرحمان، صص ۸۸-۸۹.

۳. همان، ص ۲۷۰.

۴. همان، صص ۲۷۰-۲۷۱.

کمالی که دارد، قدرت ندارد و به نامرادی زندگی می‌کند و با سازگاری روزگار می‌گذراند. او از جهت علم و اخلاق کامل است، اما از جهت قدرت و مراد ناقص است: «ای درویش وقت باشد که انسان کامل صاحب قدرت باشد و حاکم یا پادشاه شود، اما پیداست که قدرت آدمی چند بود و چون به حقیقت نگاه کنی، عجزش بیشتر از قدرت باشد و نامرادیش بیش از مراد بود. انبیاء و اولیاء و ملوک و سلاطین بسیار چیزها می‌خواستند که باشد و نمی‌بود و بسیار چیزها نمی‌خواستند که باشد و می‌بود. پس معلوم شد که جمله آدمیان از کامل و ناقص و دانا و نادان و پادشاه و رعیت عاجز و بیچاره اند و به نامرادی زندگی می‌کنند»^۱.

جامی در *نقد النصوص*، در فصّ سلیمانی، آنجا که از انتقال تخت بلقیس ملکه سبا توسط آصف بن برخیا صحبت می‌کند، می‌گوید:

«سلیمان قطب وقت خود بود و متصرف و خلیفه بود در عالم، ولی علت آنکه سلیمان خود در تخت بلقیس تصرف نکرد، بلکه وزیرش آصف آن را انجام داد، این است که خوارق عادات از اقطاب و خلفاء کم صادر می‌شود، بلکه از وزراء و نایبان ایشان واقع می‌شود، زیرا که اقطاب قایم به عبودیت تامه، و متصف به فقر کلی اند و از برای خود در چیزی تصرف نمی‌کنند»^۲.

این فراز از سخنان جامی را شاید بتوان توجیهی برای آن جنبه از عجز و نامرادی انسان کامل که در سخنان نسفی بدان اشاره شد، به شمار آورد.

تمام مراتب وجود از اعلی تا به اسفل، ملائکه، روحانیون، کروییان، عرش، کرسی، سماوات، کواکب و جمله موجودات، از جمادات، حیوانات و نباتات، خادمان و کارکنان انسان کامل اند و همانطور که در جهان چیزی نیست، مگر آنکه خدا را تسبیح می‌کند،

۱. نسفی، عزیز، *انسان کامل*، صص ۷۶-۷۷؛ همو، *زبدۃ الحقایق*، ص ۶۸؛ همو، *مقصد الاقصی*، ص ۲۱۸.

۲. جامی، عبدالرحمان، ص ۲۲۲.

همچنین هیچ چیزی نیست، مگر آنکه رام و مطیع و منقاد انسان کامل است. او برترین موجود از میان مخلوقات عنصری است.^۱

حاصل آنکه همانگونه که حق تعالی چون چیزی را خواهد که باشد، به فعل امر «کن» آن را ایجاد می‌کند، انسان کامل هم از آنجا که بر صورت حق آفریده شده و خلیفه، جانشین و حامل اسماء اوست و جمیع قوای عالم را در خود دارد، قول او قول حق است و به اذن حق و با امر «کن» می‌تواند در عالم دخل و تصرف نماید، زیرا که حق سبحانه و تعالی عین جوارح و عین قوای روحانی و جسمانی او شده است و عبارت «ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» ناظر بر همین معناست.^۲ او حتی می‌تواند پس از مرگ هم منشأ اثر باشد و اگر مردم بر سر مزار او آیند و از او مدد خواهند، مدد کند و خواسته و مطلوب زائر را به وی رساند، چرا که او مستجاب الدعوه است.^۳ به تعبیر مولوی، گفت او گفت خداست و درخواست او از خدا مثل درخواست خدا از خود است.

مقام وساطت انسان کامل

انسان کامل واسطه و میانجی بین حق و خلق است. او جامع صورتین (حقی و خلقی) و حاجز بین العالمین (غیب و شهادت) و حلقه اتصال بین خداوند تعالی و جهان است. مرتبه واسطگی انسان کامل از دو نظر قابل بررسی است: ۱. از حیث وجود شناختی ۲. از حیث معرفت شناختی.

در تبیین و توضیح مقام وساطت انسان کامل باید گفت که او که بنا بر حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الافلاک»، علت غایی آفرینش و سبب پیدایش عالم هستی و نیز سبب استمرار آن است و خلقت سایر اکوان، از جماد، نبات و حیوان، به جهت نیاز انسان به آنها و انتفاع از آنها در معیشت بوده است.^۴ عالم قائم به انسان کامل است. حق تعالی نخست در آیینۀ دل انسان کامل تجلی می‌کند و انوار این تجلی حق از طریق او در عالم منعکس

۱. نسفی، عزیز، انسان کامل، ص ۳۱۸.

۲. جامی، عبدالرحمان، ص ۲۲۲.

۳. نسفی، عزیز، انسان کامل، ص ۲۱۸.

۴. خوارزمی، حسین بن حسن، ص ۷۱؛ نسفی، عزیز، مقصد الاقصی، ص ۲۲۶.

می‌شود و به واسطه او فیض و مدد الهی به عالم و عالمیان می‌رسد، که سبب بقا و استمرار عالم است. انسان کامل جهان به نیستی می‌گراید، چرا که هیچ شیئی از اشیاء عالم توان قبول فیض الهی را ندارد، بدان سبب که ارتباط و مناسبتی بین او و حق وجود ندارد و شرط قبول فیض تناسب و ارتباط است. حتی ملائکه هم فیض وجودی خود را از انسان کامل می‌گیرند.^۱ به تعبیر زیبای مولوی، شرق و غرب جمله نان خواه وی، و جمله در انعام و توزیع اویند.^۲

انسان کامل موجودی است که واسطه انکشاف اسرار حق است. به واسطه اوست که سر حق به حق ظاهر می‌شود و حق تعالی از مقام گنج غیب الغیوب خارج می‌گردد. اسرار حق همان کمالات ذاتیه خداوند است که تنها انسان کامل قادر است آنها را منعکس نماید، زیرا که او مظهر اسم اعظم است. به واسطه اوست که اسرار الهی و معارف حقیقی ظاهر، و اتصال اول به آخر حاصل می‌شود. هر کس بخواهد از طریق مشاهده، و نه از طریق اندیشه، به حق معرفت یابد، می‌تواند به انسان کامل بنگرد که او مظهر کامل خداوند است. مولوی دیدن انسان کامل را چون دیدن خدای، و خدمت او را چون طاعت و حمد خدا می‌داند.^۳

به وسیله انسان کامل است که حق به خلائق می‌نگرد و بر آنان عنایت و رحمت می‌آورد و «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین» ناظر بر همین معناست. به تعبیر ابن عربی، او انسان العین (مردمک دیده) حق است و خداوند از دریچه چشم انسان کامل به عالم می‌نگرد.^۴

حاصل آنکه انسان کامل هم واسطه معرفت حق به خود، و هم واسطه معرفت خلق به حق است. چرا که علم انسان کامل به حق، کامل‌ترین علم است و از همین روست که گفته‌اند علم محمد (یعنی مصداق اتم انسان کامل) به ذات حق، همچون علم حق به ذات خویش است. انسان کامل باب مدینه علم حق است و قشور از او به لباب می‌رسند. او عین معرفت و هدایت است و جز به ارشاد و هدایت وی شب تیره و ظلمانی جهل به صیح

۱. خوارزمی، حسین بن حسن، صص ۶۶-۷۱.

۲. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۲۴۳-۲۲۴۴.

۳. همان، دفتر دوم، ابیات ۲۲۴۷-۲۲۴۹.

۴. خوارزمی، حسین بن حسن، ص ۶۷؛ همدانی، ملا عبدالصمد، ص ۴۵۹.

روشن معرفت و وصل منجر نخواهد شد. به همین دلیل است که صوفیه بر لزوم تسلیم و تبعیت از اقطاب و اولیاء که از مصادیق انسان کامل اند، تأکید بسیار دارند. در قوس صعود، اتصال آخر به اول با دستگیری انسان کامل میسر و مقدور می‌شود، زیرا که او به منازل و راه‌های صعود آشنا است و به تعبیری دیگر، او تمام آن منازل را در خود جمع کرده است. این سخن عمیق و پرمعنی از علی(ع) که من به راه‌های آسمان آشناتر از راه‌های زمین هستم، بیانگر همین معناست. در مسیحیت هم عیسی مسیح، که از دیدگاه عارفان مسلمان مظهر حقیقت محمدی است، هم واسطهٔ آفرینش است و هم واسطهٔ معرفت خلق به حق. در باب اول انجیل یوحنا آمده است که: «هر چه هست به وسیله او (کلمه، عیسی مسیح) آفریده شده و چیزی نیست که آن را نیافریده باشد... او هر آنچه را که ما باید درباره خدا بدانیم، به ما گفته است».^۱

برتری انسان کامل بر فرشتگان

انسان کامل به سبب جامعیت وجودی‌اش بر جمیع آنچه که در آسمان و زمین است شرف دارد، زیرا او عین مقصود حق است. فرشتگان هر یک مظهر و مجلای پاره‌ای از اسماء حق تعالی هستند، اما انسان کامل مظهر و مجلای تام اسم اعظم «الله» است و از آنجا که اسم اعظم، جامع دیگر اسماء حق است، انسان کامل هم جامع تمام اسماء حق تعالی است. فرشتگان تنها مظهر صفات جمال حقند، در صورتی که انسان هم مظهر صفات جمال و هم مظهر صفات جلال حق است و «علم آدم الاسماء کلها» و «خلق الله آدم علی صورته» بیانگر این معناست. ملائکه از مقام دیگران آگاهی ندارند، هر یک کار خود می‌کنند و نمی‌توانند که کار دیگران کنند. کروی‌ان به مقام خود و روحانیون به مقام معلوم خود مشغولند و به سبب بی‌خبری از مقام دیگران بود که آنها بر خلقت آدم اعتراض آوردند و ابلیس لعین به خاطر کوری معنوی و ناتوانی در دیدن معنی فرا سوی صورت، از سجده کردن در برابر آدم استنکاف ورزید. نشأت ابلیس، فقط نشأت تنزیه و تقدیس بود. او به نشأت انسان و مقام و قابلیت‌های او جاهل بود و به سبب همین جهل بود که تکبر ورزید و با این استکبار آن

۱. نک: انجیل یوحنا، ۱: ۴ و ۱۸.

مسکین از مطرودان حضرت گشت و آوازه طرد او در عالم افکندند که «وَأَنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ الَّتِي يَوْمَ الدِّينِ»^۱.

فرشتگان تجلی یک یا چند اسم از اسماء حق‌اند و حق را در حد همان یک یا چند اسم می‌شناسند و از دیگر اسماء حق تعالی آگاهی ندارند، ولی انسان کامل تجلی تمامی اسماء حق است. آدم خود مجموع تمام فرشتگان است. هیچ آفریده‌ای را جامعیت انسان کامل نیست. فرشتگان جمعیت انسان را ندارند. او برترین موجود از میان مخلوقات است و در رتبه از فرشتگان زمینی و آسمانی برتر است. فرشتگان با آنکه از مقربان درگاه الوهی‌اند، اما به سبب دست نیافتن به قرب نوافل به مرتبه انسان کامل نمی‌رسند و انسان کامل همچون معلم و آموزگار آنان به شمار می‌آید. به تعبیر مولانا «فرشته گر چه دارد قرب درگاه / ننگجد در مقام لی مع الله». تنها انسان کامل که اشرف و افضل مخلوقات است، صلاحیت خلافت و جانشینی حق را دارد.^۲

فرشتگان چیزی جز قوای انسان کامل نیستند. با نگاهی به متون عرفانی اسلامی مشاهده می‌کنیم که برای انسان کامل القاب و اسامی بسیاری ذکر کرده‌اند و در میان آنها، نام‌هایی چون جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل را می‌یابیم که هر یک از وجهی و مناسبتی است.^۳ این اسامی دلالت بر آن دارند که انسان کامل مقام آن فرشتگان را یک جا در خود جمع دارد و خود مجموع تمام ملائکه است. در آیات قرآن کریم و روایات اسلامی نیز به برتری انسان کامل بر ملائکه اشاره شده است. خداوند در آیاتی چند از قرآن کریم فرشتگان را به سجده کردن در مقابل آدم امر فرموده است. در منابع روایی شیعه، روایاتی هست که دلالت بر برتری علی (ع) بر فرشتگان دارد.^۴ حکایت معراج پیامبر و عدم توانایی جبرئیل، فرشته مقرب

۱. فرغانی، سعیدالدین سعید، مشارق الدراری: شرح تائیه ابن‌فارض، به کوشش جلال‌الدین آشتیانی، قم، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۷۹، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ خوارزمی، حسین بن حسن، ص ۷۹.

۲. خوارزمی، حسین بن حسن، ص ۶۷؛ لاهیجی، محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران، ۱۳۷۱، ص ۸۲؛ آشتیانی، سید جلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم، ۱۳۷۲، ص ۷۸۹.

۳. نک: هدایت، رضا قلی‌خان، ریاض العارفین، ص ۲۳.

۴. نک: همدانی، ملا عبدالصمد، صص ۴۸۷ - ۴۷۳.

خداوند، در همراهی پیامبر نیز حکایت از برتری مقام انسان کامل بر فرشتگان دارد. حدیث «لی مع الله» هم ناظر بر همین معناست. در این باره نسفی می‌گوید:

«اگر با وجود خوردن و خوابیدن و شهوت راندن، اهل غضب و آزار رساندن به دیگرانی، از "سباعی"، و اگر با وجود خوردن و خوابیدن و شهوت راندن، اهل مکر و حيله و دروغگویی هستی از "شیاطینی"، و اگر می‌خوری و می‌خوابی و شهوت می‌رانی و اهل مکر و حيله و دروغگویی و آزار رساندن به دیگران نیستی و راست کردار و راست گفتاری از «ملائکه‌ای»، و اگر می‌خوری و می‌خوابی و شهوت می‌رانی و آزار نمی‌رسانی بلکه راحت می‌رسانی و مکر و حيلت نمی‌کنی و دروغ نمی‌گویی بلکه با همه کس راست گفتار و راست کرداری و در طلب علم و معرفتی تا خود را بشناسی و خدای را بدانی از "آدمیانی"»^۱.

در شب معراج حضرت رسول، جبرئیل که از فرشتگان مقرب خداوند است، تنها تا مرتبه خاصی توان همراهی حضرت محمد(ص) را داشت و به تعبیر زیبای سعدی شیرازی «اگر یک سر موی برتر می‌رفت، فروغ تجلی پرهایش را می‌سوخت».

عزیز نسفی بر آن باور است که در موجودات بزرگوارتر و داناتر از انسان کامل چیزی نیست، از جهت آنکه انسان کامل زبده و خلاصه موجودات است؛ از اعلی تا به اسفل مراتب انسان کامل است و ملائکه، کروئیان، روحانیون، عرش، کرسی، سماوات و کواکب جمله خادمان انسان کامل‌اند و همیشه گرد انسان کامل طواف می‌کنند و کارهای انسان کامل به ساز می‌دارند.^۲ به نظر نسفی از موجودات هیچ یک شرف و کرامت آدمیان را ندارند، زیرا هر چیز که دیگران دارند، آدمیان آن را دارند و آدمیان چیزی دارند که دیگران ندارند و آن عقل است. فضیلت آدمیان بر دیگر موجودات به عقل است.^۳

۱. نک: نسفی، عزیز، مقصد الاقصی، صص ۲۶۴-۲۶۶.

۲. نسفی، عزیز، انسان کامل، ص ۲۶۹.

۳. همان.

مراتب و طبقات انسان کامل

در عرفان اسلامی اشکال، اطوار و مراتب گوناگونی برای انسان کامل مطرح شده است. برخی از صوفیه این اشکال و مراتب را محدود می‌دانند و بسیاری از آنها نیز به تنوع و گوناگونی صورت انسان کامل عقیده دارند، به طوری که نه تنها انبیاء و اولیاء، بلکه مشایخ و اقطاب صوفیه را نیز ملتبس به لباس انسان کامل کرده‌اند، بدان سبب که آنها نیز همانند اولیاء و انبیاء در علوم شریعت، طریقت و حقیقت به کمال رسیده، با آفات نفسانی و مداوای آن آشنایند.^۱

عزیز بن محمد نسفی در مقدمه کتاب *انسان کامل*، خود را انسان کامل آزاد معرفی می‌کند.^۲ ابن عربی هم خود را انسان کامل و از زمره اولیاء، بلکه خاتم اولیاء می‌انگارد. منصور حلاج در مقام فنا و وحدت ذاتی با حق دعوی «انا الحق» کرد و چنانکه روایت شده است، حقیقت پیامبر اکرم (انسان کامل) در چهره شبلی ظهور کرد و او به شاگردش گفت: «اشهد انی رسول الله» و شاگرد صاحب کشف و معرفت هم شهادت او را تأیید کرد و گفت: «اشهد انک رسول الله» و نیز عبدالکریم گیلانی حقیقت محمد (ص) را در چهره شیخ خود، شرف الدین اسماعیل جبرتی، دید.^۳

از دیدگاه عبدالکریم گیلانی، انسان کامل حقیقتی واحد است. اما این حقیقت واحد (حقیقت محمدیه) در هر عصری به شکلی و صورتی در جهان ظاهر می‌شود و بسته به شرایط و ازمنه مختلف به لباس‌های متنوع و گوناگونی ملبس می‌شود و در هر لباسی، اسمی خاص به خود بر می‌بندد و به صورت رسول، نبی، ولی، امام، قطب و شیخ در خواهد آمد؛ اما نام اصلی او محمد (ص) و کنیه‌اش ابوالقاسم و وصف او عبدالله و لقبش شمس الدین است.^۴

با آنکه انسان کامل در هر عصری به شکلی و صورتی در جهان ظاهر می‌شود، اما همه اشکال و صور او از ابتدای خلقت، مظاهری از پدیده‌ای واحد و یگانه‌اند. حقیقت انسان

۱. نک: آملی، سید حیدر، ص ۳۵۳؛ جیلی، عبدالکریم، صص ۲۰۶-۲۰۳؛ جندی، موید الدین، صص ۹۳-۹۴.

۲. نسفی، عزیز، *انسان کامل*، صص ۷۷-۷۸.

۳. همان منبع.

۴. نک: فیض کاشانی، محمد محسن، صص ۱۹۶-۲۰۰.

کامل که دارای دو صفت قدیم و حادث است، به «حقیقت محمدیه» موسوم است که در جمیع حقایق عالم انتشار یافته و خلق نخستین یا تعین اول و مبدأ ظهور عالم است. همه اشکال و صور انسان کامل مظهر یک حقیقت‌اند. بنابراین، حقیقت محمد (ص)، علی (ع)، فاطمه (س)، حسن و حسین و دیگر اولیاء، حقیقتی واحد است. علی همان محمد است و حسین همان حسن است و مهدی صاحب‌الزمان و خاتم‌الانبیاء است و این سخنان از علی (ع) که: «انا آدم الاول، انا نوح الاول، انا صاحب ایوب المبتلی و شافیه، انا صاحب ابراهیم، انا الصامت و محمد الناطق، انا جاوزت بموسی فی البحر، انا المتکلم علی لسان عیسی فی المهد، و...» ناظر بر همین معناست.^۱

عزیز نسفی برای انسان کامل مراتبی قایل است و آنها را به طبقات مختلف تقسیم می‌کند. از نظر وی اولیای خدا در عالم ۳۵۶ نفرند که همیشه در عالم حاضرند. چون یکی از آنها از عالم برود، دیگری به جای وی نشیند تا از آن ۳۵۶ نفر کسی کم نشود. آنها همیشه مقیم در گاه خداوند و دایم به ذکر او مشغول‌اند و دانش ایشان به مشاهده وی است. این تعداد به شش طبقه تقسیم می‌شود: ۱. سیصد تنان ۲. چهل تنان ۳. هفت تنان ۴. پنج تنان ۵. سه تنان ۶. یک تن (قطب) که عالم به برکت وجود مبارک او برقرار است. چون وی از این عالم برود و دیگری نباشد که به جای وی نشیند، عالم برافتد. عزیز نسفی درباره مقام اولیای الهی می‌گوید:

«سیصد تنان بر دل آدم‌اند، و چهل تنان بر دل موسی‌اند، و هفت تنان بر دل عیسی‌اند، و پنج تنان بر دل جبرئیل‌اند، و سه تنان بر دل میکائیل‌اند، و قطب (یک تن) بر دل اسرافیل است. این ۳۵۶ نفر در تمام عالم منتشرند تا برکت قدم و نظر ایشان به همه عالم برسد. اما مردم ایشان را نمی‌شناسند که: "اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری". ایشان به ظاهر همچون دیگرانند ولی باطن آنها از دیگران ممتاز است.»^۲

۱. نسفی، عزیز، انسان کامل، صص ۲۱۷-۲۱۸.

۲. نسفی، عزیز، انسان کامل، ص ۲۱۷.

کسانی چون ابوالحسن هجویری، موید الدین جندی و سعدالدین حمویه مراتب و طبقات اولیاء را به گونه های دیگری نیز تقسیم بندی نموده اند.^۱

انبیاء، اولیاء، اقطاب و مشایخ همه نمونه ها و از مصادیق انسان کامل هستند، اما بعضی از آنها بر بعضی دیگر فضیلت دارند که: «... فضلنا بعضهم علی بعض... و رفع بعضهم درجات» (بقره/ ۲۵۳) و درجات آنها متفاوت است. ولی انسان کامل اکمل حقیقی حضرت محمد (ص) است که سرور کائنات، مفخر موجودات، رحمت عالمیان، صفوت آدمیان، تتمه دور زمان و شمع جمع آفرینش است و کائنات به طفیل وجودش آفریده شده اند. نجم رازی در *مرصاد العباد* حضرت محمد (ص) را به مثابه دل شخص آدمی، دیگر انبیاء را به مثابه اعضای آن شخص، و نبوت جمله انبیاء را به تبع نبوت محمد می داند. ابن عربی در رساله *انسان کامل* حضرت محمد را اکمل، و دیگر پیامبران را کامل معرفی می کند. به تعبیر زیبا و عارفانه عطار در *منطق الطیر* او موجودی است که آفرینش را جز او مقصود نیست. هر دو عالم طفیلی وجود مبارک اویند و پاک دامن تر از او موجودی نیست. او مهترین و بهترین انبیاء و خواجه کونین است.^۲

وظیفه انسان کامل

وظیفه انسان کامل هدایت، دستگیری، تکمیل، تربیت و پرورش عالمیان، و اصلاح زندگی دنیوی و تأمین سعادت اخروی آنهاست. نسفی در مقدمه کتاب *انسان کامل*، وظایفی چند برای انسان کامل برشمرده است:

«چون انسان کامل خدای را بشناخت و به لقای خدای مشرف شد و اشیاء را کماهی و حکمت اشیاء را کماهی بدانت و بدید، بعد از شناخت و لقای خدا هیچ کاری برابر آن ندید و هیچ طاعتی بهتر از آن ندانست که

۱. نک: هجویری، ابوالحسن، *کشف المحجوب*، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۶۹؛ جندی، مؤیدالدین، صص ۹۳-۹۴، نسفی، عزیز، *انسان کامل*، صص ۳۱۹-۳۲۰.

۲. نک: کاشانی، عزالدین محمودبن علی، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران، موسسه نشر هما، ۱۳۶۷، ص ۱۱۲؛ جیلی عبدالکریم، ص ۲۰۳؛ عطار، فریدالدین، *منطق الطیر*، به کوشش سیدصادق گوهرین، تهران، ۱۳۶۳، صص ۱۷-۱۸؛ لاهیجی، شمس الدین محمد، صص ۱۹-۲۰.

راحت به خلق رساند و هیچ راحتی بهتر از آن ندید که با مردم چیزی گوید و چیزی کند که مردم چون آن را بشنوند و به آن کار کنند، دنیا را به آسانی بگذرانند و از بلاها و فتنه‌های این عالم ایمن باشند و در آخرت رستگار شوند. و هر که چنین کند، وارث انبیاء است... ای درویش، انسان کامل هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که عالم را راست کند و راستی در میان خلق پیدا کند و عادات و رسوم بد از میان خلق بردارد و قاعده و قانون نیک در میان مردم بنهد و مردم را به خدای خواند و از عظمت و بزرگواری و یگانگی خدای مردم را خبر دهد. و مدح آخرت بسیار گوید و از بقا و ثبات آخرت خبر دهد و مذمت دنیا بسیار کند و از تغییر و بی ثباتی دنیا حکایت کند و منفعت درویشی و خمولی با مردم بگوید تا درویشی و خمول بر دل مردم شیرین شود و مضرت توانگری و شهرت بگوید تا مردم را از توانگری و شهرت نفرت پیدا آید. و نیکان را در آخرت به بهشت وعده دهد و بدان را در آخرت از دوزخ وعید کند و از خوشی بهشت و ناخوشی دوزخ و دشواری حساب حکایت کند و مردم را محب و مشفق یکدیگر گرداند، تا آزار به یکدیگر نرسانند و راحت از یکدیگر دریغ ندارند و معاون یکدیگر شوند و بفرماید تا مردم امان یکدیگر بدهند، هم به زبان و هم به دست.»^۱

منابع

- آشتیانی، سید جلال الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۲.
- آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، به کوشش هانری کربن و عثمان یحیی، بیروت، موسسه التاريخ العربی، ۲۰۰۵ م.
- ابرقوهی، ابراهیم، مجمع البحرین، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، بی تا.
- اقبال لاهوری، محمد، سیر فلسفه در ایران، ترجمه ا.ح. آریان پور، تهران، موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۰.

۱. نسفی، عزیز، انسان کامل، صص ۷۶-۷۵؛ همو، مقصد الاقصی، صص ۲۱۷-۲۱۸.

- ابن ترکه، صائن الدين، تمهيد القواعد، به كوشش سيد جلال الدين آشتياني، قم، بوستان كتاب، ۱۳۸۱.
- پازوکی، شهرام، «انسان کامل»، دایرة المعارف تشیع، ج ۲، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و کامران فانی، تهران، سازمان دایرة المعارف تشیع، ۱۳۶۸.
- جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، به كوشش ویلیام چیتیک، تهران، انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۸ هـ.ق.
- جرجانی، علی بن محمد، التعريفات، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۲۰۰۳ م.
- جندی، مویدالدين، نفخة الروح و تحفة الفتوح، به كوشش نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۲.
- جیلی، عبدالکریم، الانسان الكامل، به كوشش محمد خلیل اللبون، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی، ۲۰۰۰ م.
- خوارزمی، حسین بن حسن، شرح فصوص الحکم ابن عربی، به كوشش نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۸.
- رازی، نجمالدين، مرصادالعباد، به كوشش محمدامین ریاحی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- شیروانی، زین العابدین بن اسکندر، رياض السياحه، به كوشش حامد ربانی، تهران، بی تا.
- عطار، شیخ فریدالدين، منطق الطیر، به كوشش سیدصادق گوهرین، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- فرغانی، سعیدالدين سعید، مشارق الدراری: شرح تائیه ابن فارض، به كوشش جلالالدين آشتیانی، قم، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۷۹.
- فیض کاشانی، محمد محسن، کلمات مکتوبه من علوم اهل الحکمة و المعرفة، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰.
- کاشانی، عزالدین محمودبن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلالالدين همایی، تهران، مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۷.
- لاهیجی، محمد بن یحیی، مفتاح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱.
- مایل هروی، نجیب، «انسان کامل»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰.
- مولوی، جلالالدين محمد، مثنوی معنوی، به كوشش رینولد آلن نیکلسون، تهران، انتشارات سپهر، ۱۳۶۳.
- نسفی، عزیز بن محمد، انسان کامل، به كوشش ماریژان موله، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۴.
- همو، بیان التنزیل، به كوشش علی اصغر میرباقری، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
- همو، زبده الحقایق، به كوشش حق وردی ناصری، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۱.
- همو، کشف الحقایق، به كوشش احمد مهدوی دامغانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- همو، مقصد الاقصی، به كوشش حامد ربانی، تهران، انتشارات گنجینه، بی تا.
- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، به كوشش محمد عباسی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- هدایت، رضا قلی خان، رياض العارفين، به كوشش مهرعلی گرگانی، تهران، کتابفروشی محمودی، ۱۳۳۹.
- همدانی، عبدالصمد، بحرالمعارف، به كوشش و ترجمه حسین استاد ولی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۴.